

### **Examining political participation in the discourse of two justice-oriented and reformist governments**

#### **Abstract**

Discourse analysis is an interdisciplinary field of study; From the mid-1980s to the mid-1970s, following extensive scientific-epistemological changes in disciplines such as anthropology, ethnography, micro-sociology, perceptual and social psychology, poetry, meanings and expression, linguistics, sign Cognition and the course of social sciences and humanities interested in systematic studies of the structure, function and process of speech and writing production have emerged. Every research is a scientific process in which the researcher tries to find a theoretical answer to a problem. In this study, political participation in the discourse of the two justice-oriented and reformist governments is examined and a solution is proposed to solve a real problem in the world of action. Achieving the progress and development of countries also requires the use of talent and power and the active presence of the people and their participation in the development process; So that development and participation are considered as intertwined, and the development process is associated with stability and success when it is accompanied by increased public participation.

**Keywords:** political participation, government, justice-oriented, reformist

**بررسی مشارکت سیاسی در گفتمان دو دولت عدالت محور و اصلاح طلب**ابوالقاسم شمس‌آبادی<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت: 1400/11/25

موسی شهریاری<sup>۲</sup>

تاریخ پذیرش: 1400/12/25

یوسف امینی<sup>۳</sup>**چکیده**

تحلیل گفتمان، یک گرایش مطالعاتی بین رشته‌ای است؛ که از اواسط دهه ی ۱۹۶۰ تا اواسط دهه ی ۱۹۷۰ در پی تغییرات گسترده ی علم-ی-معرفتی، در رشته‌هایی چون انسان‌شناسی، قوم‌نگاری، جامعه‌شناسی خرد، روان‌شناسی ادراکی و اجتماعی، شعر، معانی و بیان، زبان‌شناسی، نشانه‌شناسی و سایر رشته‌های علوم اجتماعی و انسانی علاقه مند به مطالعات نظام مند ساختار، کارکرد و فرایند تولیدگفتار و نوشتار ظهور کرده است. هر تحقیق، فرآیندی علمی است که طی آن پژوهشگر تلاش می‌کند تا برای یک مسئله، پاسخی نظری پیدا کند. در این تحقیق به بررسی مشارکت سیاسی در گفتمان دو دولت عدالت محور و اصلاح طلب پرداخته شده و برای حل یک مشکل واقعی در دنیای عمل راهکاری ارائه شده است. تحقق پیشرفت و توسعه کشورها نیز مستلزم بهره‌گیری از استعداد و توان و حضور فعالانه مردم و مشارکت آنها در مراحل توسعه است؛ به طوریکه توسعه و مشارکت را اموری در هم تنیده دانسته‌اند، و فرآیند توسعه وقتی با ثبات و موفقیت همراه می‌دانند که با افزایش مشارکت مردم توأم باشد.

کلیدواژه: مشارکت سیاسی، دولت، عدالت محور، اصلاح طلب

<sup>۱</sup> دانشجوی دکتری گروه جامعه‌شناسی، واحد شوشتر، دانشگاه آزاد اسلامی، شوشتر، ایران.<sup>۲</sup> استادیار گروه جامعه‌شناسی، واحد شوشتر، دانشگاه آزاد اسلامی، شوشتر، ایران (نویسنده مسئول).<sup>۳</sup> استادیار گروه جامعه‌شناسی، واحد شوشتر، دانشگاه آزاد اسلامی، شوشتر، ایران.

تحقق پیشرفت و توسعه کشورها نیز مستلزم بهره‌گیری از استعداد و توان و حضور فعالانه مردم و مشارکت آنها در مراحل توسعه است؛ به طوریکه توسعه و مشارکت را اموری در هم تنیده دانسته‌اند، و فرآیند توسعه وقتی با ثبات و موفقیت همراه می‌داند که با افزایش مشارکت مردم توأم باشد (مقنی‌زاده، ۱۳۹۵). در این زمینه اگر چه نهادها و و تشکل‌های مختلف وجود دارد، ولی مهم‌ترین و اصلی‌ترین شیوه بهره‌گیری از مشارکت فعال و همه‌جانبه مردم در روند توسعه، سازمان‌های غیردولتی هستند که به عنوان بخش سوم در کنار بخش خصوصی (بازار) و دولت (عمومی) در اداره جامعه نقش دارند (رضوانی، ۱۳۹۴). اگر توسعه سیاسی را به معنی «گسترش مشارکت و رقابت گروه‌های اجتماعی در زندگی سیاسی» در نظر بگیریم (بشیریه، ۱۳۹۷). بی‌شک یکی از پیش‌نیازهای آن مشارکت سیاسی خواهد بود؛ به این معنی که توسعه سیاسی زمانی تحقق پذیر است که در صدد جلب مشارکت مردم به عنوان سازندگان اصلی حیات سیاسی و اجتماعی باشیم. مشارکت از نظر لغوی به معنای «شرکت دو جانبه و متقابل افراد برای انجام امری خاص» می‌باشد (غفاری، ۱۳۹۰: ۶۷) مشارکت از لحاظ مفهومی گستردگی و سیعی دارد. به همین خاطر، در ادبیات توسعه از مشارکت سیاسی تعاریف متعددی ارائه شده است. به عنوان نمونه، میلیبات و گوئل در تعریف مشارکت سیاسی می‌نویسند: «فعالیت‌های شهروندان آزاد که هدف از انجامش حمایت از و یا تاثیرگذاری بر سیاست و حکومت می‌باشد» حکومت می‌باشد» مشارکت سیاسی در پی فرایند اجتماعی شدن انسانها و دخالت در امور مدیریت سیاسی کشورها وارد ادبیات سیاسی نظریه پردازان دنیای سیاست شد. از قرن شانزدهم میلادی و به دنبال فروپاشی نظام سیاسی کلیسا و ورود نظریه قرارداد اجتماعی به مباحث سیاسی و تأکید متفکران عصر روشنگری بر دخالت مردم در تعیین سرنوشت خود، بحث مشارکت سیاسی و جامعه مدنی وارد ادبیات سیاسی مغرب زمین شد؛ و بر پایه آموزه‌های عصر روشنگری و نظریه قرارداد اجتماعی مشارکت سیاسی به معنای درگیر شدن فرد در سطوح مختلف فعالیت در نظام سیاسی با اجتماعی شدن سیاست رابطه نزدیکی پیدا کرد (رایش، ۱۳۹۰: ۱۶). اجتماعی شدن و مشارکت سیاسی در نظام سیاسی عصر نوین همراه با مدرنیته، لازم و ملزوم یکدیگر در امر حاکمیت و حکومت در دنیای نوین دانسته شده‌اند. در بین اندیشه‌های حاکم بر جامعه نوین، مشارکت سیاسی دخالت هر چه بیشتر مردم و گروه‌های اجتماعی در مسائل سیاسی به صورت مستقیم یا غیرمستقیم دانسته می‌شود. مشارکت سیاسی در این معنا نوعی اختیار و آزادی عمل فردی است که بوسیله آن نوعی اعمال اراده و قدرت تصمیم‌گیری جمعی که مشروعیت حکومت را تضمین می‌کند، دیده می‌شود. کنار گذاشتن خشونت و نارضایتی و عمل کردن فرد بر اساس رفتارها و فراگردهای جمعی که نوعی برابری همگانی را می‌طلبد جدای از سیاست مربوط به دخالت شرکتها و یا کلیسا در امور سیاسی مشارکت سیاسی نامیده می‌شود. رابطه متقابل و انتظار از یکدیگر حوزه گسترده‌ای برای مشارکت سیاسی فراهم ساخته که عملکرد فرد در سازمانها و نهادهای جامعه را در گستره مشارکت سیاسی قرار می‌دهد.

مشارکت سیاسی دارای دو تقسیم‌بندی است: ۱- مشارکت مستقیم؛ ۲- مشارکت غیرمستقیم. دخالت در تعیین سرنوشت و انتخاب و نظارت بر نظام سیاسی حاکم بر خود به صورت رأی دادن در چارچوب احزاب فراگیر را می‌توان مشارکت سیاسی مستقیم نامید، همچون انتخابات مجلس و ریاست جمهوری در ایران؛ اما مشارکت سیاسی

غیرمستقیم، راهکاری برای دخالت مردم در امور سیاسی است به طوری که در این سیستم سیاسی، فعالیت‌های حزبی اولویت اول را داراست. در این سیستم، نظام سیاسی و دولت حاکم بر آن، برآمده از رای مستقیم و انتخاب رهبر سیاسی کشور به وسیله مجلس می‌باشد، مانند انتخاب رئیس جمهور در آمریکا و چین. در آمریکا به عنوان نظام سیاسی دو حزبی، مشارکت سیاسی در قالب دو حزب نمود می‌یابد و در چین فعالیت در حزب کمونیست و انتخاب دبیر کل حزب به عنوان رهبر سیاسی از دیگر مصادیق مشارکت سیاسی است. در نظام جمهوری اسلامی ایران مشارکت سیاسی به معنای حق دخالت مردم در تعیین سرنوشت خود با توجه به آموزه‌های سیاسی-دینی است. بر همین اساس دخالت مردم در امر تصمیم‌گیری‌های سیاسی و نظارت بر آنها با توجه به اصل اول قانون اساسی به رسمیت شناخته شده است این مشارکت مبتنی بر اصول قانونی، مذهبی و عرفی حاکم بر روابط اجتماعی مردم ایران، لازمه حفظ و انسجام نظام جمهوری اسلامی ایران است (سعیدی، ۱۳۹۲: ۱۰). می‌توان گفت که مشارکت سیاسی هر گونه رفتار و عمل فردی است که هدف آن تحت تأثیر قرار دادن سیاست‌گذارهای عمومی یا انتخاب رهبران سیاسی و یا اعمال نظر رهبران بر مردم یا به طور خلاصه حوزه تصمیم‌گیری و تقاضا در بین مردم و دولت است.

### مفهوم گفتمان

واژه ی گفتمان که سابقه آن بنا بر برخی منابع، به قرن ۱۴ میلادی برمی‌گردد، از واژه فرانسوی *discourse* و لاتین *discoursus* به معنای گفتگویی، محاوره، گفته‌ها و از واژه ی *discursum/discurrer* به معنی طفره رفتن، از سر باز کردن، تعلل ورزیدن و ... گرفته شده است (بشیر، ۱۳۹۲: ۹). لاکلا و موفه‌آمی گویند «کلیتی را که ناشی از عمل مفصل بندی باشد، گفتمان نام دارد» (لاکلا و موفه، ۱۹۸۵: ۱۰۶) این واژه در طول زمان و توسط محققان رشته های مختلف با معانی متفاوت، ولی نزدیک به هم به کار رفته است؛ اما به گفته ی «تئون ای ون دایک» مفهوم آن مانند مفاهیمی چون زبان، ارتباط، تعامل، جامعه و فرهنگ، مفهومی اساساً مبهم است (میرفخرایی، ۱۳۸۲: ۱۵). «ون دایک» در توضیح معنای متعارف گفتمان، آن گونه که در زبان روزمره و فرهنگ های لغات به کار می‌رود، گفتمان را شکلی از کاربرد زبان، مثلاً در یک سخنرانی و یا حتی به طور کلی تر، زبان گفتاری یا شیوه سخن گفتن می‌داند (میرفخرایی، ۱۳۸۳: ۷) گفتمان در گستره ی مفهومی خود، به ویژه در بیان غیر فنی، صرفاً به مفهوم صحبت، مکالمه یا گفتگوست؛ که گاه به طور تلویحی بیان گر نوعی هدف آموزشی و تعلیمی نیز هست. از این رو خطاب به موعظه، هم اندیشی، سخنرانی و رساله را می‌توان نوعی گفتمان به معنای عام کلمه به حساب آورد؛ اما در معنای فنی، علمی و زبان شناسانه آن که برای اولین بار در اواسط دهه ی ۱۹۶۰ توسط اندیشمند فرانسوی امی لبنونیست<sup>۱</sup> به کار گرفته شد، گفتمان به جنبه هایی از زبان می‌پردازد، که تنها می‌توان آن‌ها را با ارجاع به گوینده، وضعیت و یا موقعیت زمانی و مکانی وی یا ارجاع به متغیرهای دیگری بیان نمود که در مشخص کردن بسترهای بافت موضعی پاره گفتار به کار می‌روند.

<sup>۱</sup> Discourse

<sup>۲</sup> Laclau and Muffe

<sup>۳</sup> Émile Benveniste

در این کاربرد فنی، گفتگو شرط مقدماتی هر گفتمان است و به بیان دایان مک دانل<sup>۴</sup> زبان‌شناس انگلیسی، گفتمان هر نوع گفتار و کلام و نوشتاری را که در جریانی اجتماعی شکل می‌گیرد شامل می‌شود. به عبارت دیگر، گفتمان‌ها دارای سرشت، ماهیت و ساختار اجتماعی هستند و بر حسب زمان و مکان تغییر می‌کنند. گفتمان‌ها با توجه به انواع نهادها و کردارهای اجتماعی مختلفی که در آن شکل می‌گیرند و نیز با توجه به موقعیت، جایگاه و شان افرادی که صحبت می‌کنند یا می‌نویسند و کسانی که مخاطب آن‌ها هستند، فرق می‌کنند.

در یک بررسی کلی می‌توان گفتمان را رویکردی ساختاری به متن دانست که امکان اتصال متن به جنبه‌های جامعه‌شناختی را فراهم می‌کند. در واقع گفتمان، حاصل مطالعه‌ی زبان به عنوان یک پدیده‌ی اجتماعی یا رویکردی جامعه‌شناختی به مقوله‌ی زبان است و دلالت بر آن دارد که متن، امری اجتماعیست؛ که در خلال روابط اجتماعی و نه بیرون و مستقل از آن، تکوین می‌یابد (فرقانی، ۱۳۹۲: ۶۲-۶۰).

### ۱-۲-۲) تحلیل گفتمان

تحلیل گفتمان، یک گرایش مطالعاتی بین‌رشته‌ای است؛ که از اواسط دهه‌ی ۱۹۶۰ تا اواسط دهه‌ی ۱۹۷۰ در پی تغییرات گسترده‌ی علمی-معرفتی، در رشته‌هایی چون انسان‌شناسی، قوم‌نگاری، جامعه‌شناسی خرد، روان‌شناسی ادراکی و اجتماعی، شعر، معانی و بیان، زبان‌شناسی، نشانه‌شناسی و سایر رشته‌های علوم اجتماعی و انسانی علاقه‌مند به مطالعات نظام‌مند ساختار، کارکرد و فرایند تولیدگفتار و نوشتار ظهور کرده است. این گرایش که به دلیل بین‌رشته‌ای بودن، خیلی زود به عنوان یکی از روش‌های کیفی در حوزه‌های مختلف علوم سیاسی، اجتماعی، ارتباطات و زبان‌شناسی انتقادی مورد استقبال قرار گرفت، نخستین بار در سال ۱۹۵۲ در مقاله‌ای از زبان‌شناس معروف انگلیسی "زلیک هریس"<sup>۵</sup> به کار رفت. البته در آن دوره‌ای که هریس از تحلیل گفتمان سخن گفت و این اصطلاح را به کاربرد، صرفاً با نگاه‌بازان شناختی به این مقوله توجه کرد. ورود این بحث به عرصه‌های دیگر علمی مثل علوم سیاسی، جامعه‌شناسی و ارتباطات و در واقع خروج آن از انحصار زبان‌شناسی، به دوران جدید برمی‌گردد. در این دوران، تحلیل گفتمان را به صورت تحلیل انتقادی گفتمان استفاده کردند و آن را از صرف یک روش علمی برای تحلیل زبان، خارج کرده و با مکاتب و نظریات انتقادی مثل فرانکفورت، فمینیسم و ... پیوند دادند؛ تا جایی که امروزه تحلیل گفتمان با دیدگاه انتقادی مرادف شده است.

<sup>۴</sup> - Diane Mac Donell

<sup>۵</sup> - Zellig Harris

از جمله متفکرانی که در مغرب زمین، این گونه مطالعات را از زبان شناسی اجتماعی و زبان شناسی انتقادی، وارد مطالعات فرهنگی، اجتماعی و سیاسی کرده و بدان شکل انتقادی دادند، می توان به میشل فوکو، ژاک دریدا و میشل پشو<sup>۹</sup> اشاره کرد. این اندیشمندان که تحلیل گفتمان را بیشتر در قالب تحلیل انتقادی گفتمان<sup>۹</sup> بسط و گسترش دادند، خود، وامدار مکتب انتقادی فرانکفورت<sup>۱۰</sup> و وارثان مستقیم و غیرمستقیم آن (مارکسیست های جدید به ویژه گرامشی<sup>۱۱</sup> و پیروانش، ساختارگرایانی چون آلتوسر<sup>۱۲</sup> و محققان مکتب فمینیسم) در دهه ی ۱۹۶۰ بودند. لازم به ذکر است این ره آورد تفکر پست مدرنیستی، که در حقیقت روش متکاملی از روش کیفی را ترسیم می کند، از سال های ۱۹۸۰ و به ویژه در سال های پایانی قرن بیستم، به عنوان آخرین و گسترده ترین روش تحلیل مورد استفاده در علوم اجتماعی و ارتباطات و آخرین دستاورد اندیشه انسانی در تبیین مفاهیم و معانی جدید در عرصه زبان گفتگو و متن نوشتاری، مطرح گردید (میرفخرایی، ۱۳۸۳: ۷-۶)

### رویکردهای تحلیل گفتمان

فرایند تحلیل گفتمان که در فارسی معادل های دیگری نظیر سخن سنجی، سخن کاوی، تحلیل کلام و تحلیل گفتار نیز دارد، از نظر معنایی با سیر تکاملی همراه بوده است. این اصطلاح ترکیبی را اولین بار "زلیک هریس" به معنای تحلیل صوری، شکلی و ساختاری جملات و کل متن مورد بررسی، به کار بست.

درواقع "هریس" تحلیل گفتمان را نگاهی صرفاً صورت گرایانه و ساختارگرایانه به جمله و متن در نظر گرفت. بعد از هریس، بسیاری از زبان شناسان، تحلیل گفتمان را در مقابل تحلیل متن به کار بردند. به اعتقاد این عده، تحلیل گفتمان، شامل تحلیل ساختار زبان گفتاری (مانند گفتگوها، مصاحبه ها و سخنرانی ها) است؛ ولی تحلیل متن تحلیل ساختار زبان نوشتاری (مانند مقاله ها، داستان ها و گزاره ها) را شامل می شود. مراد این زبان شناسان از تحلیل گفتمان، تحلیل زبان محاوره ای و متون نوشتاری است.

زبان شناسان بعدی، واحدهای بزرگ تر از جمله را در مطالعه زبان مورد بررسی قرار داده و قائل شدند که در تحلیل، نباید فقط به کلمات و جملات متن توجه کرد؛ بلکه واحدهای بزرگ تری مانند پاراگراف را هم باید مدنظر قرارداد. رویکرد دسته ی سوم را می توان رویکردی کل نگرانه دانست.

پس از دیدگاه های سنتی نسبت به تحلیل گفتمان، زبان شناسان بعدی از صرف پرداختن به خود متن در تحلیل ها، فاصله گرفتند و علاوه بر مطالعه (جزء نگر و کل نگرانه) متن، به مطالعه بافت موقعیتی آن نیز در تحلیل ها معتقد شدند.

این گونه رویکرد، که اعتقاد زبان شناسان کنونی نیز می باشد، تحلیل گفتمان را شناخت رابطه جمله ها با یکدیگر و نگرستن به کل آن چیزی که نتیجه این روابط است، دانسته و به جای توجه صرف به عناصر نحوی و لغوی تشکیل دهنده جمله، به عنوان عمده ترین مبنای تشریح معنا، فراتر از زمینه متن، عوامل بیرون از متن، یعنی زمینه ی موقعیتی، فرهنگی و اجتماعی را در تحلیل متن، مورد توجه قرار می دهد.

از نظر این گروه، تحلیل گفتمان، نوعی مطالعه محصولات ارتباطی است، که چگونگی شکل گیری معنا را در ارتباط با عوامل درون زبانی (خود متن) و بیرون زبانی (زمینه های اجتماعی و فرهنگی)، مورد مطالعه قرار می دهد.

- 
- ۶ Michel Foucault  
۷ Jacques Derrida  
۸ mihel Pesho  
۹ Critical Discourse Analysis  
۱۰ Frankfurter Schule  
۱۱ Antonio Gramsci  
۱۲ Althusser

بنابر رویکرد جدید، تحلیل گفتمان، مطالعه شرایط اجتماعی و فرهنگی، که متن تحت تأثیر آن ها تولید می شود را نیز در کنار مطالعه خود متن، بررسی می کند و هدف آن، این است که نشان دهد، زمینه (بافت) های سیاسی، فرهنگی، تاریخی، اجتماعی و شناختی کاربرد زبان و ارتباطات چگونه بر محتوا، معانی، ساختارها یا استراتژی های متن اثر می گذارند و نیز تأثیر گفتمان بر شکل گیری ساختارها و بسترهای مزبور چگونه است (بهرام پور، ۱۳۹۳: ۸)

بر اساس این رویکرد غیر سنتی، دیگر، نویسنده یک متن، خالق انحصاری معنای آن متن نبوده و بیش از آن که وی در خلق معنا مؤثر باشد، خواننده ی متن به وجود آورنده آن است. این امر، بدان معناست که ممکن است در شرایط مختلف، برداشت های مختلفی از یک متن به دست آید و قرائت های مربوط به یک متن در هر عصری، به لحاظ تفاوت خوانندگان، متفاوت گردد. البته این امر، در صورتی است که بخواهیم با روش تحلیل گفتمان به معناشناسی متون پردازیم. در این روش، شاهد تعدد تحلیل ها به اندازه تعداد تحلیل گران خواهیم بود. لازم به ذکر است، این روش، در مطالعه متون غیردینی مدنظر است؛ ولی در مطالعه متون دینی، روش های تخصصی خاصی وجود دارند؛ که باید بر اساس آن ها به بررسی و تحلیل پرداخت (بشیر، ۱۳۹۲: ۱۸-۱۷)

#### ۲-۲-۱-۳) انواع تحلیل گفتمان

تحلیل گفتمان از زمان طرح تا به امروز انواع و اقسام مختلفی داشته است. در یک تقسیم بندی از انواع تحلیل های زبانی گفتمانی می توان به سه نوع اشاره کرد:

#### ۲-۲-۱-۱-۲) تحلیل گفتمان ساخت گرا:

در سال ۱۹۵۲ زلیک هریس، زبان شناس ساخت گرای آمریکایی، بررسی واحدهای بزرگ تر از جمله را در کانون توجه خویش قرارداد و آن را تحلیل گفتمان نامید. تا قبل از آن زمان واحد تحلیل «کلمه» بود. در این نوع از تحلیل تنها به ساختار جمله فارغ از بافتو شرایط زمانی-مکانی و بیرونی متن اکتفا می شود (مقدمی، ۱۳۹۰: ۵).

#### ۲-۲-۲-۱-۲) تحلیل گفتمان نقش گرا یا کارکردی:

در دهه های ۶۰ و ۷۰ برخی از زبان شناسان مفهوم بافت را نیز وارد تحلیل گفتمان کردند و گفتمان را به مثابه ی « زبان در حال کاربرد» در نظر گرفتند. منظور از بافت شرایط زمانی و مکانی است که زبان در آن به کاررفته و اصطلاحاً «بافت در محل» نامیده می شود.

این نگرش هرچند واحد تحلیلی خود را فراتر از جمله قرار می دهد، دارای کاستی انحصار بافت به بافتحاضر در شرایط جمله است و از شرایط بالاتر و پنهان در ورای جمله غافل است. به عبارت دیگر، گفتمان نقش گرا برد و دامنه ی محدودی در تحلیل گفتمان دارد (همان: ۵).

#### ۲-۲-۳-۱-۲) تحلیل گفتمان انتقادی:

با توجه به ضعف تحلیل گفتمان نقش گرا، فاولر، هاج، کرس و تر و نوع سومی از تحلیل گفتمان را وارد عرصه های تحلیل گفتمان می کنند که بر نقش «قدرت» و «ایدئولوژی» به مثابه ی شرایط فرامتنی مؤثر بر تحلیل گفتمانی تأکید می ورزد. این نگرش در دهه های ۸۰ و ۹۰ در قالب تحلیل گفتمان انتقادی جریان غالب رویکرد گفتمانی محسوب می شود. از این رو می توان ونادیک، وداک، فرکلاف و فوکو را از بنیانگذاران تحلیل گفتمان انتقادی در حوزه ی زبان شناسی برشمرد (همان: ۶).



## ۲-۲-۴-۱-۳) تحلیل گفتمان انتقادی

در مقابل دو دیدگاه ساخت گرایان که تحلیل گفتمان را تحلیل متن بالاتر از جمله به کار می‌برند و نقش گرایان که گفتمان را به مثابه ی زبان به هنگام کاربرد در نظر گرفته اند، تحلیل‌گران انتقادی گفتمان، بافت کاربرد زبان را با بافت های وسیع تر اجتماعی و فرهنگی ربط داده اند. با توجه به اینکه تحلیل گفتمان انتقادی، دیدگاه های متفاوتی دارد و جایگاه های خود را در مقام یک حوزه ی علمی میان رشته ای تثبیت کرده است، صاحب نظرانی همچون وداک و فرکلاف و دیگران درباره ی این رویکرد، در محافل زبان شناسی سخن گفته اند که ریشه ی این گونه تفکر و نگرش به زبان و گفتمان را می‌توان در اندیشه ی متفکران پسا ساختارگرایی چون فوکو یافت. حال به صورت تفکیک شده به آراء و نظریات این سه بنیان گذار تحلیل گفتمان انتقادی پرداخته می‌شود.

## ۲-۲-۴-۱-۲) تحلیل گفتمان انتقادی از نظر وداک

وداک معتقد است که در چارچوب جامعه زبان شناسی گفتمانی که نوعی جامعه شناختی زبان است، نه تنها به مطالعه ی متن در بافت پرداخته می‌شود، بلکه به جامعه هم اهمیت ی یکسان می‌دهد. رویکرد او رویکردی است که می‌تواند علاوه بر شناسایی و توصیف سازوکارهای نهفته در اجتماع، به مطالعه موضوعات اجتماعی متفاوتی از قبیل: بررسی شرایط سازمانی از محیط بیمارستان، دادگاه و مدارس گرفته تا جنسیت گرایی و نژادپرستی در اروپا پرداخته می‌شود. تحقیقات او در مورد سامی گرایی منجر به شکل گیری رویکردی در تحلیل گفتمان انتقادی شده است که از آن تحت عنوان رویکرد تاریخی گفتمانی یاد می‌شود (سلطانی، ۱۳۹۴: ۵۵-۵۶).

وداک با تأکید بر به کارگیری روش های چندگانه در مطالعه ی زبان و اصرار بر تشخیص جنبه های اجتماعی و تاریخی معتقد است که: با تأکید بر ساختار و بافت اجتماعی متون می‌توان به نشان دادن غیرطبیعی بودن آن ها کمک کرد و همچنین پیام های ایدئولوژیکی را چه آن هنگامی که بر زبان هر فرد به طور مجزا جاری می‌شود و چه آن هنگامی که مطالعات قوم نگارانه با روش های جدیدتر تحلیل گفتمان تلفیق می‌شود کشف و معرفی کرد. در هر دو حال چشم انداز گسترده تری را پیش روی ساختارگرایان و آن هایی که به رسانه ها به عنوان ابزاری برای مهار کردن و فریب دادن نگاه می‌کنند، به وجود می‌آورد (آقا گل زاده، ۱۳۹۰: ۱۵۰).

با توجه به این رویکرد که زبان هم منعکس کننده و هم سازنده ی فرایندها و تعاملات اجتماعی است وداک و لودیگ معتقدند: ۱. گفتمان همواره متضمن قدرت و ایدئولوژی هاست. جایی که روابط قدرت غالب نیست و جایی که ارزش ها و هنجارها نقش مناسب خود را ایفا نمی‌کنند، هیچ تعاملی وجود ندارد.

۲. گفتمان همواره تاریخی است، یعنی به طور هم زمانی و در زمانی با رویدادهای دیگری که در همان زمان، در حال وقوع اند یا قبل اتفاق افتاده اند در ارتباط است. ۳. خوانندگان و شنوندگان بر اساس اطلاعات و دانش پیش زمینه ای شان و موقعیتشان ممکن است تعبیر متفاوتی از یک رویداد ارتباطی داشته باشند. در نتیجه وداک و لودیگ معتقدند که تعبیر درست وجود ندارد و رویکردی تأویلی لازم است.

تعبیر ممکن است کم و بیش منطقی یا کافی باشند اما نمی‌توانند صادق باشند. (سلطانی ۱۳۹۴: ۵۶-۵۷)

## ۲-۲-۲-۱-۳. تحلیل گفتمان انتقادی از نظر ون دایک

ون دایک با تأکید بر ساخت های محاوره ای، و یا متنی، چارچوب کار خود را از بافت های شناختی، بافت های اجتماعی، بافت های تاریخی، بافت فرهنگی و بافت های سیاسی می گیرد. اما رویکرد ون دایک با رویکرد زبان شناختی که محدود به مطالعه روستاها و مطالعه معانی جمله می باشد، فرق دارد. طبق روش شناسی رویکرد ون دایک تحلیل گر زبان شناختی انتقادی برای ایجاد رابطه با بافت، به فرآیندهای واقعی همچون رمزگشایی، تغییر، ذخیره سازی، بازنمون در حافظه، نقش دانش زمینه و اعتقادات خوانندگان در فرایند تولید و درک علاقه مند است. در روش تحلیل او ایدئولوژی نقشی بنیادی دارد (آقا گل زاده، ۱۳۹۰: ۱۵۳).

برای ون دایک ایدئولوژی ها به مثابه ی تعبیر و تغییر چارچوب هایی هستند که یک سلسله نگرشها و جهان بینی هایی را درباره ی دیگر عنصرهای موجود در جامعه نوین سازمان دهی می کنند. بنابراین، این ایدئولوژی ها هستند که پایه و اساس شناخت را برای طرز نگرش گروه های مختلف در جامعه و اهداف و علایقشان فراهم می سازند.

ون دایک در کتاب ایدئولوژی رویکرد چند رشته ای و در مقاله ی «ایدئولوژی و گفتمان» از ایدئولوژی تعریفی بی طرفانه و خنثی ارائه می دهد.

ون دایک با استفاده از واژه ی باور که از روان شناسی وام گرفته است، ایدئولوژی را به طور عام به منزله ی نظام باورها تعریف می کند و معتقد است: ایدئولوژی هم می تواند منفی باشد و هم مثبت، که کاربرد منفی آن، نوعی قطبی سازی میان ما و آن ها را مفروض می دارد که بر مبنای آن آنچه ما داریم دانش حقیقی و آنچه آن ها دارند ایدئولوژی است.

که در اینصورت ساز و کار مشروعیت بخشی به سلطه محسوب می گردد و در کاربرد مثبت برای مشروعیت بخشیدن به مقاومت در برابر سلطه و نابرابری های اجتماعی به کار می رود، ایدئولوژی فمینیستی و ضدنژادپرستی از این گونه اند (سلطانی، ۱۳۹۴: ۵۹).

فرضیه ی ون دایک مانند فرضیه ی وداک به طور ضمنی اینگونه بیان می دارد که شیوه ی کار قدرت در جوامع دموکراتیک جدید بیش از این سرکوبگرانه و زورمدارانه باشد، مستدل و متقاعدکننده خواهد بود. در نظر او متقاعدکننده یعنی ایدئولوژیکی بودن است. عنصر بنیادین دیگر در فرضیه ی ون دایک عبارت است از: تجزیه و تحلیل نظام مند تلویحی روزنامه نگاران و استفاده کنندگان رسانه های گروهی که در تملک و یا مالکیت الگوهای ذهنی درباره ی جهان هستند. در نتیجه برای آن ها متن واقعاً به مثابه ی کوه یخی از اطلاعات است که همیشه فقط نوک کوه یخ در حال شناور در آب پیداست. یعنی آنچه به صورت واژگان و جمله می آید همیشه پیداست در حالی که قسمت اصلی آن در دانش نوشته های متون و الگوهای استفاده کنندگان رسانه های گروهی پنهان است. بنابراین قسمتی از متن برای همیشه ناگفته باقی خواهد ماند. و آنگاه او نتیجه می گیرد که تجزیه و تحلیل ضمنی در مطالعه ی ایدئولوژی های بنیادین متون خیلی مفید می باشد (آقا گل زاده، ۱۳۹۰: ۱۵۵-۱۵۴).

## ۲-۲-۳-۱-۳. تحلیل گفتمان انتقادی از نظر فرکلاف

فرکلاف که از ابتدای شکل‌گیری تحلیل گفتمان انتقادی از چهره‌های فعال و شاخص آن بوده است در مقایسه با دیگر تحلیل‌گران گفتمان انتقادی منسجم‌ترین و جامع‌ترین و پرتعدادترین نظریه را تدوین کرده و رویکردش را مطالعه‌ی انتقادی زبان می‌نامد. فرکلاف هدفش را این چنین بیان می‌کند: هدف کاربردی ما کمک که به افزایش هوشیاری نسبت به زبان و قدرت و به ویژه نسبت به اینکه چگونه زبان در سلطه‌ی بعضی‌ها بر بعضی دیگر نقش دارد. با در نظر گرفتن توجه من به ایدئولوژی این بدان معناست که به مردم کمک شود تا بفهمند زبان‌شان مبتنی بر مفروضات عقل سلیم نیست و اینکه چگونه این مفروضات مبتنی بر عقل سلیم از نظر ایدئولوژیکی، به وسیله‌ی روابط قدرت شکل گرفته‌اند (به نقل از سلطانی، ۱۳۹۴: ۶۰-۶۱)

کاربرد مفاهیم قدرت، ایدئولوژی و گفتمان در آثار فرکلاف اگرچه همسو با جهت‌گیری‌های کلی تحلیل انتقادی گفتمان است، ولی در مقایسه با رویکردهای دیگر دارای تفاوت‌های خاص خود است.

یورگنسن و فیلیپسن معتقدند که فرکلاف اصطلاح گفتمان را به سه گونه به کار می‌برد: ۱. گفتمان درانتزاعی‌ترین شکلش به کاربرد زبان به مثابه‌ی کردار اجتماعی اشاره دارد. ۲. گفتمان به نوع زبانیه کاررفته در حوزه‌ای خاص اشاره دارد مانند: گفتمان سیاسی، گفتمان علمی ۳. ملموس‌ترین شکل کاربردی این اصطلاح در آثار او به صورت یک اسم قابل‌شمارش به کار می‌رود و به شیوه‌ی گفتاربازمی‌گردد که از زاویه‌ی دید خاصی به تجربیات ما معنا می‌دهد، مانند گفتمان فمینیستی، گفتمان مصرف‌گرایی (به نقل از سلطانی، ۱۳۹۴: ۶۱).

فرکلاف با توجه به رابطه‌ی دیالکتیکی که بین ساختارهای خرده‌گفتمان و ساختارهای کلان جامعه‌قائل است بر این نکته تأکید دارد که اگرچه ممکن است ساختارهای کلان جامعه، ساختارهای خرده‌گفتمان را تعیین کنند، ساختارهای گفتمانی نیز به نوبه‌ی خود ساختارهای ایدئولوژیک و گفتمان‌رابط تولید می‌کنند.

فرکلاف بر این باور است که: مردم ممکن است در وضعیتی میان چند ایدئولوژی رقیب قرار داشته باشند که منجر به نوعی شک و عدم قطعیت می‌گردد، پیامد این عدم قطعیت هشیاری نسبت به تأثیرات ایدئولوژیک است. این موضوع مبتنی بر این نظر گرامشی است که عقل سلیم حاصل مذاکرات معنایی باشد که در آن همه‌ی گروه‌های اجتماعی شرکت می‌کنند (به نقل از سلطانی، ۱۳۹۴: ۶۳)

برای هرگونه تحلیل در چارچوب نظریه‌ی فرکلاف دو جنبه را باید در نظر گرفت: ۱. رویداد ارتباطی ۲. نظم گفتمانی، رویداد ارتباطی نمونه‌ای از کاربرد زبان است. مثلاً یک سرمقاله یا یک متن خبری در روزنامه، یک گزارش ویدئویی، یک سخنرانی سیاسی و مانند آن هرکدام یک رویداد ارتباطی‌اند. و نظم گفتمانی به ترکیب بندی گونه‌های گفتمانی در یک نهاد یا حوزه‌ی اجتماعی بازمی‌گردد. گونه‌های گفتمانی شامل گفتمان‌ها و انواع می‌شود. یک «نوع» کاربرد خاص زبان است که در شکل دهی به بخشی از کردار اجتماعی، نقش دارد. بعضی از انواع عبارت‌اند از مصاحبه، خبر و تبلیغات. ولی نظم گفتمانی سطحی بالاتر از انواع است. در درون یک نظم گفتمانی کردارهای گفتمانی خاصی وجود دارد که به واسطه‌ی آن‌ها متن و گفتار، تولید و تعبیر می‌شوند (به نقل از سلطانی، ۱۳۹۴: ۶۳)

فرکلاف گفتمان را به مجموعه ای به هم بافته از سه عنصر متن، کردار اجتماعی و کردار گفتمانی می داند و معتقد است که تحلیل یک گفتمان خاص، تحلیل هر یک از این سه بعد و روابط میان آن هاست. فرضیه ی ما پیوندی معنادار میان ویژگی های خاص متون و شیوه هایی است که متون را به یکدیگر پیوند می دهد) به نقل از سلطانی، ۱۳۹۴: ۶۳).

در ادامه برای تبیین بیش تر به توصیف هر یک از این سه عنصر متن، عمل گفتمانی و عمل اجتماعی پرداخته می شود.

۱. متن: از نظر فرکلاف تحلیل متن شامل تحلیل زبانی در قالب واژگان، دستور، نظام آوایی و انسجام در سطح بالاتر از جمله است. تحلیل زبانی هم ویژگی های واژگانی-دستوری و هم ویژگی های معنایی رادر برمی گیرد. متون، فضاهایی اجتماعی اند که در آن ها دو فرآیند اجتماعی بنیادین (شناخت و بازنمایی جهان و تعامل اجتماعی) به طور همزمان روی می دهند. بنابراین نگاهی چند نقشی به متن ضروری است (سلطانی، ۱۳۹۴: ۶۵-۶۴).

۲. عمل گفتمانی: عمل گفتمانی حد واسط میان متن و عمل اجتماعی است و با استفاده از آن مردم از زبان برای تولید، مصرف و توزیع متون بهره می گیرند و بدین طریق متن به عمل اجتماعی شکل می دهد و همچنین از آن شکل می گیرد. کردار گفتمانی به قواعد و ویژگی های عام سرمقاله ها و جایگاهشان در نظم گفتمانی رسانه ای که انتزاعی ترین سطح گفتمان را در الگوی فرکلاف شکل می دهد اشاره دارد (سلطانی، ۱۳۹۴: ۶۶).

یکی از مفاهیم مهم در حوزه ی عمل گفتمانی مفهوم بینامتنیت است. در الگوی تحلیل سه عنصری فرکلاف، تحلیل زبانی هم در سطح متن و هم در سطح عمل گفتمانی انجام می شود. تحلیل زبانی در سطح عمل گفتمانی همان تحلیل بینامتنی است. بینامتنیت نشان دهنده ی تاریخ مندی متون است. هیچ متنی را نمی توان به تنهایی و بدون اتکا به متون دیگر فهمید. زیرا نمی توان از استفاده کردن لغات و عباراتی که دیگران قبلاً استفاده کرده اند اجتناب کرد. در حقیقت یک متن را می توان حلقه ای در یک زنجیره بینامتنی دانست (همان: ۶۷)

فرکلاف دو نوع بینامتنیت را از هم متمایز می کند که عبارت اند: ۱. بینامتنیت صریح ۲. بینامتنیت سازنده ۳. بینامتنیت دلالت ب ر به کارگیری متون دیگر در یک متن به صورت مستقیم دارد که در این حالت با علائم نقل قول و یا چیزی شبیه به آن مشخص می گردد. ولی بینامتنیت سازنده با به کارگیری عناصری از یک نظم گفتمانی دیگر در یک متن مشخص می گردد. به این نوع بینامتنیت، بیناگفتمانگی نیز گفته می شود. استفاده از اصطلاحات دینی، ورزشی، جنگی و علمی در گفتمان سیاسی نمونه ای از فرآیند بیناگفتمانگی است. (سلطانی، ۱۳۹۴: ۶۸).

بنابراین در چارچوب سطح عمل های گفتمانی مرتبط با تولید، مصرف و توزیع متون است. توزیع مربوط به گردش متون در نظم های گفتمانی مختلف است که به صورت زنجیره ای صورت می گیرد. مثلاً چون انقلاب اسلامی ایران ماهیتی دینی داشت، بعد از انقلاب نظم گفتمانی سیاسی با نظم گفتمانی دینی با هم درآمیخت و به شیوه ی گفتاری خاص تبدیل شد (سلطانی، ۱۳۹۴: ۶۷).

---

۱۳intertextuality

۱۴intertextuality explicit

۱۵constructive intertextuality

۳. عمل اجتماعی: فرکلاف معتقد است: تحلیل یک عمل گفتمانی، در قالب تحلیل جنبه های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی یک رویداد ارتباطی صورت می گیرد. مثلاً برای تحلیل یک گزارش خبری در روزنامه همراه با تحلیل متن و عمل گفتمانی می توان به مسائل مالی و اقتصادی آن روزنامه خاص و اینکه چه نهادی از این روزنامه حمایت مالی می کند و ارتباط این مسائل اقتصادی با موضوع و متن این گزارش خبری پرداخت. همچنین می توان ارتباط این گزارش خبری را با مسائل سیاسی و ارزش های فرهنگی آن جامعه سنجیده و سرانجام اینکه تحلیل جنبه های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، یعنی تحلیل عمل اجتماعی که هرگز مجزای از تحلیل متن و عمل های گفتمانی صورت نمی گیرد، بلکه این سه جنبه بسیار به هم مرتبط هستند و هنگام تحلیل نیز باید این ارتباط را در نظر داشت (سلطانی، ۱۳۹۴: ۶۸).

#### ۲-۲-۴. تحلیل گفتمان در حوزه ی فلسفه سیاسی-اجتماعی

نوع دیگر از نگرش به تحلیل گفتمان را می توان در حوزه ی فلسفه ی سیاسی-اجتماعی یافت جایی که لاکلا و موفه در کتاب «سلطه و راهبرد سوسیالیستی به سوی سیاست رادیکال دموکراسی» با به کارگیری نظریات متفکرانی چند، نظریه گفتمانی کارآمدی را شکل دادند که انسجام و قابلیت تعیین کننده ی فوق العاده ای دارد که در ادامه مبانی این نظریه مورد بررسی قرار می گیرد.

#### ۲-۳. مبانی نظریه و تحلیل گفتمانی لاکلا و موفه

لاکلا و موفه نقطه ی عزیمت تئوریک خودشان را بر حوزه ی مشخص و واحدی قرار نداده اند، بلکه برشماری از جریان های نظری و فلسفی نظیر «واسازی» دریدا، «تبارشناسی» و «دیرینه شناسی» فوکو و «روان کاوی» لاکان، «کاربردگرایی» زورتی، «نشانه شناسی مدرن» سوسور، رهیافت «فراتحلیلی»<sup>۱۹</sup> ویتگنشتاین و «سلطه» گرامشی بنانهاده اند. آنچه این گرایشات گوناگون فکری - معرفتی را به صورت یک پیکره همگون و سازگار جلوه گر می سازد، مفصل بندی (نامی که به هر کنشی که رابطه ای را میان عناصر گوناگون ایجاد کند به گونه ای که هویت آن ها در اثر این کنش تغییر کند، داده شده است) آنان پیرامون آموزه ای کاملاً ربطی است (تاجیک، ۱۳۹۵: ۴۲).

از رهگذر چنین رهیافتی، لاکلا و موفه از یک سو با چالشی بنیان کن علیه رویکردهای «تقلیل گرا»<sup>۲۰</sup> «جوهرگرا»<sup>۲۱</sup> «جهان شمول»<sup>۲۲</sup> برخاستند، و از سوی دیگر به نقد آموزه هایی پرداختند که جامعه را از دریچه ی عناصر مستقلی که هر کدام جدا از ارتباطشان با سایر عناصر، دارای هویتی خاص هستند، مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهند (همان: ۹۱).

لاکلا در مقاله «گفتمان» خود بر آن است که آموزه ی گفتمان آن گونه که در پاره ای از رویکردهای معاصر [رویکرد ساختارگرایانه، رویکرد نقش گرایانه، رویکرد معرفت شناسانه، تحلیل انتقادی گفتمان و رویکرد پسا ساختارگرایانه] در عرصه ی تحلیل سیاسی بسط داده شده، ریشه در چیزی دارد که می توان آن را چرخش استعلایی در فلسفه جدید نامید، یعنی در شکلی از تحلیل که صرفاً نه به امور واقعی، بلکه به شرایط امکان آن ها نیز می پردازد.

فرضیه بنیادین یک رویکرد گفتمانی این است که امکان اندیشه، عملو درک کامل به ساختمان شدن حوزه معنایی بستگی دارد که قبل از هر بی واسطه گری عینی، حضور دارد (تاجیک، ۱۳۹۵: ۲۰).

- 
- ۱۳ genealogy
  - ۱۴ archeology
  - ۱۵ pragmatism
  - ۱۶ post-analytic
  - ۱۷ approach
  - ۱۸ reductionism
  - ۱۹ essentialism
  - ۲۰ universality

در نزد لاکلا و موفه گفتمان صرفاً به ترکیبی از گفتار و نوشتار اطلاق نمی گردد بلکه این دو خوداجزای درونی جامعیت گفتمانی فرض می شوند. به بیان دیگر، ۱. گفتمان مجموعه ای معنی دار از علائم و نشانه های زبان شناختی و فرا زبان شناختی تعریف می شود. ۲. گفتمان در این مفهوم تأکیدی است بر این واقعیت که هر صورت بندی اجتماع دارای معنی است.

۳. گفتمان در این بیان نه تنها جای ایدئولوژی بلکه جای اجتماع نشسته و آن را به مثابه ی یک متن تحلیل و تفسیر می کند. ۴. برخلاف سوسور گفتمان هرگز به مثابه ی سیستمی بسته از تمایزات منظور نمی شود. لذا از این منظر، گفتمان ها قادر به اتمام و انسداد مفاهیم و هویت ها نیستند.

۵. در این رویکرد مرکزیت امر سیاسی مفروض گرفته شده و با بهره گیری از مفاهیمی نظیر: «سلطه»، «غیریت»، «مفصل بندی یا آرایش گفتمان»، «عنصرها»، «وقته ها»، «جابه جایی»، «دال مرکزی»، «حوزه ی گفتمان گونگی»، «دال برتر»، «دال های شناور»، «زنجیره ی هم ارزی و متمایز»، «سوژگی یا فردیت»، «سوژگی سیاسی»، «انسداد» و «هویت» به تعمق مذاقه درباره ی پدیده های سیاسی-اجتماعی می پردازد. ۶. در این نگرش هویت های اجتماعی و سیاسی محصول گفتمان های فرض شده است و بدین ترتیب در تقاطع بین مرزهای ذهن گرایی و واقع گرایی معبری گشوده می شود (تاجیک، ۱۳۹۵: ۲۲-۲۱).

در اینجا لازم است برای تبیین نظریه لاکلا و موفه با مفاهیم اصلی آن نظریه آشنا شویم.

## ۲-۳-۱. مفاهیم اصلی و کاربرد آن

### ۲-۳-۲. سلطه و ساختارشکنی

اعمال سلطه ای نمونه ای از اعمال سیاسی اند که شامل پیوند هویت های متفاوت و نیروهای سیاسی به یک پروژه ی مشترک و ایجاد نظم اجتماعی جدیدی از عناصر پراکنده و متنوع است. سلطه باعث نزدیک شدن دالی به مدلولی خاص است که باعث ثبات نسبی معنای یک نشانه می شود. ولی ساختارشکنی، انتساب مدلول و معنایی متفاوت به یک دال است و مدلولی را که گفتمان رقیب به آن چسپانده، دور می سازد. و با بازتعریف کردن آن دال سلطه گفتمان موردنظر را می شکنند. لاکلا با استفاده از مفهوم ساختارشکنی دریدا، نشان می دهد که سلطه مفصل بندی مشروط عنصرها در عرصه ای نامعین است ساختارشکنی عملیاتی است که نشان می دهد مداخله ی سلطه خود مشروط و موقتی است و عنصرها ممکن است به گونه ای دیگر باهم ترکیب شوند. سلطه منطق سیاسی است که به ایجاد اجماع و عقل سلیم جدید منجر می شود. لاکلا تلاش پروژه های سیاسی برای تثبیت گفتمان های محدود و معین را اعمال سلطه ای می نامد.

این اعمال دو شرط دارند: ۱. وجود خصومت و نیروهای متخاصم ۲. بی ثباتی مرزهایی که این نیروها را متمایز می کند. هدف اعمال سلطه ای ایجاد یا تثبیت نظام معنایی با صورت بندی جدید است. این صورت بندی ها در اطراف دال مرکزی سازمان یافته اند که جامعه در اطراف آن شکل می گیرد. سلطه ای شدن یک گفتمان به معنای موفقیت آن در تثبیت معانی موردنظر خود است (حسینی زاده، ۱۳۹۴: ۱۹۴).

### ۲-۳-۳. ضدیت یا غیریت



لاکلا مفهوم بیرون سازنده را برای توضیح ویژگی‌های غیریت به کار می‌برد و همچنین دریدا برای شکل‌گیری هویت‌ها و تثبیت معانی بر وجود «غیر» یا دشمن تأکید دارد. به هر حال منازعه از یک سوی، مانع شکل‌گیری کامل یا تثبیت هویت یک پدیده یا گفتمان می‌شود و آن را رد معروض فروپاشی قهرامی دهد و از سوی دیگر، نقش اساسی در شکل‌گیری آن ایفا می‌کند. بنابراین غیریت عملکردی دوسویه دارد. از یک سوی مانع عینیت و تثبیت گفتمان‌ها و هویت‌هاست و از سوی دیگر، سازنده هویت و عامل انسجام گفتمانی است. هر گفتمان در سایه دشمن شکل می‌گیرد و تحت تأثیر آن رو به تغییر و احیاناً زوال می‌رود. سپس همه گفتمان‌ها خصلتی امکانی و موقتی دارند و هیچ‌گاه تثبیت نمی‌شوند (حسینی زاده، ۱۳۹۳: ۱۹۰).

#### ۲-۳-۴. مفصل بندی یا آرایش گفتمانی

مفهوم مفصل بندی نقش مهمی در نظریه گفتمان دارد. عنصرهای متفاوتی که جدا از هم و شاید بی‌مفهوم باشند، وقتی که در کنار هم در قالب یک گفتمان گرد می‌آیند، هویت نوینی را کسب می‌کنند. لاکلا و موفه برای ربط دادن و جوش دادن این عنصرها به همدیگر از مفهوم مفصل بندی سود می‌جویند، به عبارت دیگر هوارث معتقد است که: «مفصل بندی به گردآوری عنصرهای مختلف و ترکیب آن‌ها در هویتی نو می‌پردازد» (به نقل از حسینی زاده، ۱۳۹۳: ۱۸۹).

#### ۲-۳-۵. عنصرها

عنصرها دال‌ها و نشانه‌هایی هستند که معنای آن‌ها تثبیت نشده است و گفتمان‌های مختلف سعی در معنا دهی به آن دال‌ها را دارند. عنصرها دال‌های شناوری هستند که هنوز در قالب یک گفتمان قرار نگرفته. هر دال قبل از ورود به گفتمان یک عنصر محسوب می‌شود (سینی زاده، ۱۳۹۳: ۱۸۹).

#### ۲-۳-۶. وقته

وقته‌ها دال‌ها و عناصری هستند که رد درون یک گفتمان مفصل بندی شده‌اند و به هویت و معنایی موقت دست یافته‌اند. به عنوان مثال «آزادی» در گفتمان «لیبرالیسم کلاسیک» در معنا «عدم اجبار» است. باید توجه داشت که معانی و هویت‌ها همواره نسبی‌اند و امکان تغییر آن‌ها بر حسب تغییر گفتمان وجود دارد. هیچ‌گاه معنا کاملاً تثبیت نمی‌شود (همان: ۱۹۰-۱۸۹).

#### ۲-۳-۷. دال مرکزی یا نقطه تلاقی

دال مرکزی یا نقطه تلاقی را لاکلا و موفه از لاکلان وام گرفته‌اند. دال مرکزی نشانه‌ای است که سایر نشانه‌ها در اطراف آن نظم می‌گیرند. هسته مرکزی منظومه گفتمان را دال مرکزی تشکیل می‌دهد و جاذبه این هسته سایر نشانه‌ها را جذب می‌کند. لاکلا از «دال برتر» صحبت می‌کند که در نظریه گفتمان، می‌توان آن را معادل نقطه تلاقی یا دال مرکزی دانست. بدین ترتیب وقته‌ها به عنوان عنصرها و نشانه‌های پیراکنده در حوزه گفتمانی، حول دال مرکزی مفصل بندی می‌شوند. مثلاً «آزادی» در لیبرالیسم یکدال مرکزی محسوب می‌شود و مفاهیمی چون «دولت»، «فرد»، «برابری» در سایه اش معنا پیدا می‌کنند (همان: ۱۹۰).

#### ۲-۳-۸. دال شناور

دال ها یا نقاط مرکزی نیز دال های شناور به حساب می آیند با این تفاوت که نقطه تلاقی یا دال مرکزیه حالتی اشاره دارد که معنای نشانه به طور موقت به حالت « انسداد یا توقف » درآمده است ولی دال شناور به حالتی اشاره دارد در میدان مبارزه گفتمان های متفاوت، برای تثبیت معنا، شناور و معلق است (اخوان، ۱۳۹۰: ۴۰).

### ۲-۳-۹. حوزه ی گفتمانگی

حوزه ی گفتمانگی، محفظه ای از معنای اضافه و بالقوه در بیرون از منظومه گفتمانی خاص است که توسط آن پردازش شده اند و مواد خامی برای مفصل بندی های جدید محسوب می شوند. هر دال معانی متعددی می تواند داشته باشد و هر گفتمان با تثبیت یک معنا، معانی بالقوه ی زیادی را طرد می کند. این معانی همچنان موجودند و امکان ظهور در گفتمان های جدید را دارند (حسینی زاده، ۱۳۹۳: ۱۹۰).

### ۲-۳-۱۰. زنجیره ی هم ارزی و متفاوت

در عمل مفصل بندی، دال های اصلی با یکدیگر در زنجیره ی هم ارزی ترکیب می شوند. این دال هانشانه های بی محتوایند یعنی به خودی خود بی معنایند، تا اینکه از طریق زنجیره ی هم ارزی با سایر نشانه هایی که آن ها را از معنا پر می کنند ترکیب می شوند و همچنین در مقابل هویت های منفی دیگری قرار می گیرند که به نظر می رسد تهدید کننده ی آن ها باشد. گفتمان ها از طریق زنجیره ی هم ارزی تفاوت ها را می پوشانند. در هم ارزی عنصرها خصلت های متفاوت و معنای رقیب را از دست می دهند و در معنایی که گفتمان ایجاد می کند حل می شوند؛ مثلاً در واکنش به نژادپرستی سفیدپوستان، تمام افراد غیر سفید چه هندی تبار و چه آسیایی و چه آفریقایی و چه زن و مرد در زنجیره ی هم ارزی «گفتمان سیاه» قرار می گیرند و تفاوت های اصلی آن ها با یکدیگر فراموش می گردد. اما هیچ گاه هم ارزی به حذف کامل تفاوت ها نمی انجامد. منطقی هم ارزی می کوشد از طریق مفصل بندی بخشی از نیروهای موجود، تمایزات آن ها را کاهش داده و آن ها را در برابر یک «غیر» منسجم نمایند. در مقابل منطق هم ارزی، منطق تفاوت قرار دارد که به خصلت متکثر جامعه اشاره دارد و می کوشد از طریق تأکید بر تفاوت ها، زنجیره ی هم ارزی موجود را به هم بریزد (همان: ۱۹۲-۱۹۱).

### ۲-۳-۱۱. سوژگی سیاسی

سوژگی سیاسی به شیوه هایی اشاره دارد که افراد به عنوان عاملان اجتماعی عمل می کنند. لاکلا معتقد است که: « به دلیل اینکه گفتمان ها و ساختارها هیچ گاه تثبیت نمی شوند و همواره نوعی تزلزل در آن ها وجود دارد و همچنین به دلیل امکانی بودن و تصادفی بودن گفتمان ها می توان شاهد ظهور سوژگی سیاسی بود. در اینجا افراد به عنوان سیاستمداران متفکران بزرگ در نقش سوژه ظاهر می شوند» (حسینی زاده، ۱۳۹۳: ۱۹۲).

عضدانلو معتقد است: « تا زمانی که ما در درون جامعه زندگی می کنیم و با دیگران ارتباط داریم، به صورتی اجتناب ناپذیر، یا عامل سیاسی هستیم و یا سوژه سیاسی. به عبارت دیگر یا خودمان در فرآیند تصمیم گیری برای تعیین سرنوشت اجتماعی خود شرکت می کنیم (عامل سیاسی) مثل یک جامعه دموکراتیک و یا دیگران درباره ی سرنوشت اجتماعی ما تصمیم می گیرند (سوژه سیاسی) مثل یک نظام دیکتاتوری، که افراد بیشتر یک سوژه سیاسی هستند» (عضدانلو، ۱۳۹۰: ۱۲).

## ۲-۳-۱۲. بی‌قراری و تزلزل

مفهوم بی‌قراری از مفاهیم مرکزی اندیشه لاکلا این است که هویت‌ها و گفتمان‌ها به دلیل وجود غیریت متزلزل می‌باشند. قراری‌ها حوادثی هستند که حاصل رشد دشمنی و ظهور غیریت و تکثر در جامعه‌اند. از آنجایی که هیچ‌گاه گفتمانی کاملاً تثبیت نمی‌شود، همواره بی‌قراری وجود خواهد داشت. فقدان مرکزیت ریشه در ویژگی گفتمانی ساختار اجتماعی دارد و به دلیل حضور مداوم «غیر» میل به پراکندگی و بی‌قراری زیاد است. بنابراین بی‌درپی گفتمان‌ها در اطراف یک دال مرکزی ایجاد می‌شوند و سپس رو به افول و زوال می‌روند. ساختارهای بی‌قرار و متزلزل هیچ‌گاه نمی‌توانند نظام‌های سیاسی دیرپا و ثابتی داشته باشند (حسینی زاده، ۱۳۹۳: ۱۹۹-۱۹۸).

## ۲-۳-۱۳. هویت

لاکلا و موفه معتقدند که: هویت، ثابت، دائمی و از پیش تعیین شده نیست. هویت‌ها را گفتمان‌ها ایجاد می‌کنند و شکل‌گیری گفتمان مقدم بر شکل‌گیری هویت‌هاست. بنابراین هویت‌ها گفتمانی‌اند. هویت گفتمانی از طریق زنجیره‌ی هم‌ارزی که در آن نشانه‌های زبانی در تمایز با «غیر» شکل می‌گیرد و هیچ‌گاه کاملاً تثبیت نمی‌شوند و ناپایدار هستند.

دلیل این تزلزل وجود منازعه بی‌پایان گفتمانی و ضدیت است (حسینی زاده، ۱۳۹۳: ۱۹۲). بر همین اساس تاجیک این‌گونه بیان می‌کند که: «محور حیاتی بحث هویت، تقابل اضداد گردیده و بر بنیان سه مؤلفه سامان می‌یابد»: «یگانه‌خودی»، «غیرخودی» و «ضدخودی» (تاجیک، ۱۳۹۵: ۱۰۵).

## ۲-۳-۱۴. هژمونی

مفهوم هژمونی برای لاکلا و موفه شکلی از اعمال گفتمان است. عمل هژمونیک معطوف به برساختن و حفظ نظام معنایی خاص با شکل‌بندی هژمونیک است (کلانتری، ۱۳۹۱: ۱۳۸). مفهوم هژمونی را، با وجود ریشه‌هایی که در یونان باستان و به گونه‌ای روشن‌تر در آثار لنین می‌توان از آن سراغ گرفت، باید میراث آنتونیو گرامشی در عرصه اندیشه سیاسی دانست. اندیشه‌ای که می‌توان آن را پیامد و حاصل سه رخداد مهم جهان دانست که در آغازین روزهای سده بیستم روی داد؛ نخست، بحثی که میان خودمارکسیست‌ها بود در مورد رخ دادن انقلاب و شرایط ایجاد یک انقلاب مارکسیستی؛ دوم، پیروزی راست افراطی بر چپ‌های افراطی در ایتالیا و بخش‌هایی از اروپای غربی؛ و سوم، بروز انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه و پیروزی بلشویک‌ها. این سه مورد گرامشی را در باب بازاندیشی در بنیادهای نظری و تصویری مارکسیسم، به ویژه فهم آنان از قدرت و دولت مجاب کرد (فونتانو، ۲۰۱۰: ۸۱).

نخستین چیزی که برای فهم و درک نظریه هژمونی گرامشی باید مدنظر قرار داد و به آن توجه کرد، جدایی میان دو حوزه اساسی در اندیشه سیاسی وی می‌باشد؛ نخست آن چیزی که می‌توان آن را جامعه مدنی نامید؛ همان مجموعه کلان از سازه‌هایی که از آن با عنوان حوزه خصوصی نام برده می‌شود و در حوزه روبنایی قرار می‌گیرد و در حوزه فرهنگی یک جامعه قرار می‌گیرد؛ و دوم آن چه که به جامعه سیاسی یادولت نام بردار است.

جامعه سیاسی جایگاهی است که در آن زور حاکم است و دولت و قدرت در این حوزه نقش اصلی را دارند و جامعه مدنی یا حوزه خصوصی آن جایی است که مفهوم محوری اندیشه گرامشی، یعنی هژمونی، در آن حکم رانی می کند (گروان، ۲۰۰۲: ۱۰۳). هژمونی از دید گرامشی عبارت است از رهبر یا یک کل و یک چیرگی سراسری که همه جنبه های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی ایدئولوژیک یک جامعه را در بر می گیرد و می تواند به تمام مناسبات شکل دهد و آنها را مشخص کند (فایرکولگ، ۱۹۹۲: ۹۲)

---

<sup>۲۰</sup> Gervan

<sup>۲۱</sup> Fairclough

مشارکت به معنای همکاری، شرکت داشتن یا صرفاً حضور داشتن است؛ یعنی صرفاً حضور یک فرد در اجتماعی که برای بحث و تصمیم گیری درباره مسأله ای تشکیل شده است، می تواند به عنوان مشارکت داشتن تلقی شود. اما عنصر اساسی در مشارکت اجتماعی و سیاسی، آگاهی و رغبت است به طوری که برخی آن را تقبل آگاهانه انجام بخشی از امور در شکل همکاری از روی رغبت به قصد بهبود و بهسازی زندگی اجتماعی می دانند. مشارکت شرکت فعالانه انسانهاست در حیات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، و بطور کلی تمامی ابعاد حیات. (ساروخانی، ۱۳۷۰: ۵۲۱).

مفهوم مشارکت سیاسی از جمله اصلی ترین مفاهیم مطرح در علوم سیاسی است که چند دهه گذشته شاهد تغییرات بنیادینی بوده است. آغاز مطالعات مربوط به مشارکت سیاسی را می توان در دهه ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ جستجو کرد که در این مطالعات، عمده تأکید بر رفتار رأی دهی و مشارکت انتخاباتی -در شکل مبارزات انتخاباتی یا حزبی- بود. یکی از اولین و تأثیرگذارترین مطالعات مربوط به این مبحث، وربا و همکاران وی بودند که به این نکته اشاره می کنند که منظور آنان از مشارکت سیاسی «آن دسته از اقدامات قانونی شهروندان است که کم و بیش مستقیماً با هدف تأثیرگذاری بر انتخاب زمامداران حکومتی و یا اقدامات و اعمال آنها صورت می گیرد».

این تعریف از یک طرف خود را محدود به راه های «معمول و قانونی» می کرد و از سوی دیگر، علاقه مند به مطالعه آن دسته از اقدامات شهروندان بود که هدف از آن تأثیرگذاری بر دولت است.

تحولات اجتماعی شگرفی که در دهه های پایانی قرن بیستم رخ داد، موضوعات متعدد بسیاری را وارد این عرصه کرد و پیوسته مرزهای حوزه اجتماعی و سیاسی کم رنگ گردید و اشکال جدیدی از فعال گرایی سیاسی و اجتماعی که لزوماً دو قید مذکور در تعریف فوق را نداشتند، وارد حوزه شمول تعریف مشارکت سیاسی گردیدند. و به علت بروز این تغییرات، از یک سو موضوعات اجتماعی و فرهنگی و عوامل و نهادهای مرتبط با آنها (نظیر جنبش های اجتماعی جدید و سبک های زندگی) وارد این عرصه گردیدند و از سوی دیگر، اشکال اعتراضی و غیر معمول فعال گرایی نیز به درون تعریف این مفهوم راه یافتند. (تاج مزینانی، ۱۳۹۲: ۳)

اندیشمندان تعاریف زیادی از مشارکت سیاسی ارائه می دهند: مایکل راش<sup>۲۷</sup> مشارکت سیاسی را درگیر شدن فرد در سطوح مختلف فعالیت در نظام سیاسی از عدم درگیری تا داشتن مقام رسمی سیاسی در نظر می گیرد (راش، ۱۳۷۷: ۱۲۳) میلبراث<sup>۲۸</sup> می گوید؛ مشارکت سیاسی فعالیتی است که اثر می گذارد یا قصد تأثیر گذاری بر حکومت را دارد (میلبراث، ۱۹۸۱: ۲۰۱). اندیشمندان دیگری چون: ابروکمی؛ مشارکت سیاسی شرکت در فراگردهای سیاسی است که به گزینش رهبران سیاسی منجر می شود (ابروکمی، ۱۳۷۸: ۲۸۶).

چیلکول؛<sup>۲۹</sup> مشارکت سیاسی فرآیندی است در پاسخ به اینکه چگونه و چرا مردم درگیر سیاست می شوند (چیلکول، ۱۹۸۱: ۲۹۷). مک کلو سکی؛<sup>۳۰</sup> مشارکت سیاسی فعالیت داوطلبانه اعضای جامعه در انتخاب رهبران و شرکت مستقیم و غیرمستقیم در سیاستگذاری عمومی است. (مک کلو سکی، ۱۹۶۸: ۲۴۹)

<sup>۲۷</sup> Rash

<sup>۲۸</sup> Milbrath

<sup>۲۹</sup> Chillcotle

<sup>۳۰</sup> Maccloscky